



پاسپورت امریکا را پس دادم حالا انگلیس برایم پناهنده گی می دهد.



قطعه نامه حزب حیوانات

بیشترین تجربه جنسی با حیوانات را انگلیس دارد

(سليم)

شده. حالا اگر ما پنج نسل را در نظر بگیریم به یافته های جدیدی دست خواهیم یافت و به این مسئله مهم پی خواهیم برد که انسان های هوشیار انگلیسی از نسل حیوانات اند و هیچ زنی در این کشور یافت نمی شود که زمانی دست به تجربه حیوانات نزده باشد. آمار رسمی که در نشریات غرب به چاپ رسیده است نماینگر این است که از هر سه کودک یک کودک پدر خود را نمی شناسد و از هر پنج مادر یک مادر تجربه آمیزش با حیوانات را دارد. اما بحث دیگری که در نشریه گاردین انگلیس راه اندازی شده است که دولت افغانستان را حیوانات اداره می کنند نادرست است و ما می دانیم که در کشورهای اسلامی صنعت سکس حیوانات رواج نیافته اند و اگر هم کسی علاقمند آن است فقط نیم نگاهی به واردات کشورهای انگلیس می اندازند و می بینند که زنان انگلیس چگونه از حیوانات بهره برداری می کنند و این حرکت حیوانی برای آنها قابل قبول نیست و تنفر شدید خود را از آزادی زن و زنان انگلیسی نشان می دهند به همین دلیل است که آزادی زن در کشور افغانستان مطابق با اسلام دارد و هیچ زمانی به فکر آزادی غربی نیستند. نشریه ساینس در غرب روی تمام سیاستمداران انگلیس آزمایشی انجام داد و دی ان ای و خون آنها را معاینه کرد تا ببیند که سلول های انسانی در وجود سیاستمداران انگلیسی بیشتر است یا سلول های حیوانی...

اما با تعجب به این نکته پی بردند که سلولهای حیوانی چون سگ، اسب، خر و خرس و شادی بیشتر در پوست انگلیس ها دیده شده است. خلاصه به این نتیجه رسیدند که رشد سلول های حیوانی و تأثیرات آن همه بخاطر تجربه زنان انگلیس است و به همین دلیل است. خصلت حیوانی در وجود مرد و زن آنها بیشتر رشد کرده است. طور مثال: خشونت و درنده گی در وجود انگلیس ها بیشتر از همه کشور هاست...

اعتقادات دانشمندان انگلیس خود نماینگر این است که آنها از نسل حیوان اند.

بقیه در صفحه چهارم

زبانی نموده اند تا (انیمل سکس) را به خارج از قلمرو انگلیس صادر کنند. در این صنعت که بعد از جنگ دوم جهانی و کمبود مرد بیشتر ظاهر شد تلاش صورت گرفته است تا با نمایش و استفاده از حیوانات نسل نوی در انگلیس به وجود آورند. کشور انگلیس درآمد سرشاری از صنعت سکس حیوانات دارند و زنان انگلیسی با حیوانات یکجا زنده گی می کنند؟! طبق آمار غیر رسمی و تایید نشده گفته می شود از هر پنج زن انگلیسی یک زن آن تجربه در این مورد کسب کرده است و در

حزب حیوانات سمیناری علمی بزرگی را در پاریس مرکز فرانسه راه اندازی کرد. در این سمینار بحث های علمی و ژنتیکی روی "آزادی زن اروپایی و ارتباط نزدیک آنها با حیوانات" از دوره اساطیری کهن تا حالا در غرب صورت گرفت. دکتر شپانزی در این سمینار طی نطق علمی خویش گفت: کشور انگلیس از دیر زمان است که دارای افکار و نظریات اساطیری است و با الهام گرفتن از خدایان کوه



داروین: اعتقاد داشت که ازنسل شادی است. NATIONALGEOGRAPHIC.COM Photograph by Michael K. Nichols © 2014 National Geographic Society. All rights reserved.

المپ می خواهند خدمات قابل قدری به جامعه انسانی و حیوانی نمایند.

آنها در این اندیشه اند که اجدادشان نیمه انسان و نیمه حیوان اند و ما نیز باید در مسایل ژنتیکی و توالد خود تجدید نظر کنیم به همین دلیل چندین دهه است که تلاش

طول پنجاه سال هیچ انگلیسی نیست که از حیوانات لذت نبرده باشد.

آنها در این اندیشه اند که اجدادشان نیمه انسان و نیمه حیوان اند و ما نیز باید در مسایل ژنتیکی و توالد خود تجدید نظر کنیم به همین دلیل چندین دهه است که تلاش

سخن نخست

شکست انگلیس ها نزدیک است

۲۸ اسد نزدیک است و خاطرات گذشته یک بار دیگر برای مردم افغانستان و کشور انگلستان تازه می شود. همین روز بود که امان الله خان در تمام جبهات افغانستان اعلان جنگ کرد و با یک کلوخ هزاران زاغ انگلیسی را فراری داد، البته اشتباه صورت گرفت و کشور انگلستان پیش دستی کرد و زود استقلال افغانستان را به رسمیت شناخت!! اما دلبران و مجاهدین می خواستند تا آخرین سنگر هندوستان به کمک مجاهدین هندی و استقلال خواهان آن کشور آخرین سنگر بریتانیا را بگشایند.

انگلیس ها میدانستند که مجاهدین تا آخرین سنگر را فتح می کنند و به همین دلیل شکست را قبول کردند و با به رسمیت شناختن کشور ما نیرنگ و فریب عظیمی را به مجاهدین تحمیل کردند.

بهر صورت انگلیس ها از قبل ما را می شناخت و می دانست که این کشور قبرستان بریتانیاست.

عقده مندی این کشور از همان زمان شروع شد، از زمانی که تا آخرین بقایایش نابود شد و برآید به آنها گفت: (حیوانات وحشی همه سربازان ما را در دیدند) از همان زمان بود که انگلیس ها ما را حیوان خطاب کرد، همانطور که در نزد مردم ما نیز آنها نجس و حیوان است و به همین دلیل است که کشور ما در بی امنی بسر می برد و هنوز هم سیاست های دولت انگلیس تغییر نکرده است. هر دو طرف را کمک می کند، یکی را به جنگ وامی دارد و دیگری را حمایت میکند.

در طول سه جنگ اول، دوم و سوم انگلیس تنها راه بقای این کشور روی شعار (تفرقه بینداز و حکومت کن) بود.

حالا که دولت جلو خود سری های سربازان انگلیس و آمریکا را گرفته است و نمی گذارد، انگلیس بخاطر هشت سربازش صد ها خانواده را بیمار کند و یا اینکه دست این کشور را باز نگذاشته است و یا دوستانش را آنطرف خط در خطر انداخته است باید کلمات نامناسب را استعمال کند.

راستش در جنگ های افغان و انگلیس گوشت تن سربازان انگلیس را مجاهدین با دندان می کند و به همین دلیل آنها در کشور خود شایعه کردند که افغان ها حیوان هستند.

بلی! تا همین حالا دولت منتخب افغانستان روی کار است، دولتی که با نظارت جامعه جهانی و با رای میلیون ها انسان روی کار آمد و مردم برای خود پارلمان و دولت تعیین کردند.

حالا انگلیس این دولت را حیوان می گوید، اما ما نمی دانیم که چرا این کشور مجبور شده است ما را حیوان خطاب کنند، مگر از آنطرف دنیا به کشورشان تشریف آورده ایم؟

مگر حیوانات درنده خود را فرستاده ایم تا مردم آن کشور را به خاک و خون بکشند؟

نخیر آفتاب این کشور در همین جا غروب کرده است و امپراطوری انگلیس در همین سرزمین شکست خورده است و باید این کلمه را بگوید!!

اما با وجود اینکه چندین بار در این میدان شکست خوردند باز هم این اشتباه را تکرار کردند و تشریف آوردند، حالا یک بار دیگر می ترسند که از این سرزمین زنده بدر می شوند یا نه؟

اکنون که وقت انتخابات است، این کشور می خواهد مهره خاص خود را به ما دکت کند و بگوید که این انسان است، انسان مطیع و فرمانبردار، انسان اجیر و وابسته، انسان بی اختیار و سنت شده، انسانی که دار و ندار را در کف دستشان می گذارد!!

بلی انگلیس ها می خواهند یک شاه شجاع دیگر وارد میدان شود نه اشرف و احمد شاه شجاع و دلیر...!!

اما باور کنید، هر قدر مهره شما در خدمت گذاری فروتنی نشان دهند به همان اندازه شما دچار مشکلات بیشتری می شوید و مردم عصبیت خود را پنهان نمی کنند!! حمایت شما از کاندید مورد نظر تان باعث شکست او خواهد شد.

پس منتظر ۲۸ اسد روز استقلال و ۲۹ اسد روز انتخاب رهبر باشید و بنگرید نوکر شما برنده می شود یا انتخاب مردم...

در آن جا که عزت نباشد مباحث

پژوهشی در متل های قبل از اسلام

(سید داود یعقوبی)

قابل علاج است ، اما کینه باطنی در رنگ آن آتشی عظیم است که در ریای محیط جای دارد ، و آن را در زبان هندوی پروانل می گویند و با آنکه نهصد و نود و هشت جوی آب بر او می ریزد اما حرارتش فرو نمی نشیند و آب دریا ها را جذب می کند ، همینطور ای راجه بر همدت! دشمنی منو تو همان آتش است



راجه بر همدت گفت تو راست می گویی و آنچه تقدیر کردی همه از روی تجربه بود اما در کتاب ها ما چنین گفته اند : هر که راستگوو راست کردار باشد هر چند از او تقصیری و گناهی سرزند او را از صحبت خود دور نباید کرد زیرا که بواسطه راستی صحبت در می گیرد و تقصیری که او از او رفته و دشمنی که از او دیده بودی مرور ایام از دل فراموش می شود و محبت روز بروز زیاد می گردد. پوچنی گفت : دشمن حکم فیل مست دارد و سخنان فریب آمیز که با او می گوید حکم ماده فیل دارد: چه اگر فیل خام طمع نشود و از عقب ماده فیل نرود ، آدمی هرگز او را نتواند گرفت : و من دانسته ام که اگر به سخنان تواز راه روم گرفتار می شود و در بالای مرگ می افتم. خاطر جمع دار که من به فریب تو آمدنی نیستم .

بر همدت گفت اگر چه همینطور است که تو می گویی اما طول صحبت و الفت را خاصیتی است که دشمنی ها را به دوستی مبدل می گرداند. آیا نمی بینی که شیر و یوز و دیگر درنده ها را با آدمی دشمنی جانی است و چون یکدیگر الفت می گیرند رام و می شوند. همچنین سگ هر جا که حلال خوری را میبیند فریاد می کند باز چون در خانه او می رود و بسته می باشد رفت و رفته عادتش بر طرف می گردد و با او یکی می شود. پس هرگاه که صحبت و همنشینی حیوانات را از دشمنی باز می دارد. آدمی را بطریق اولی و بعد از امتداد صحبت هر چند خطا میکند و گناهی واقع شود ، منظور نمی باشد و دشمنی قدیم در دل قرار نمی گیرد چنانچه قطره آب بر برگ نیلوفر نمی ایستد .

پوچنی گفت : دشمنی در میان دو کس از پنج چیز می شود :

اول : از مرزنی که با او میل دارند

دوم: از جهت مال و ملکی که یکی از دیگری ببرد.

سوم: از سخن بد، دشمنی به جایی می رسد که بر سر آن کشته می شوند .

چهارم: از جهت غیرت و بغضی که در میان دو برادر می باشد که مادر هر کدام جداسد و بر یکدیگر رشک می برند .

پنجم: عداوتی که از روی گناه عظیم در کشتن و زدن و امثال آن خیزد.

پس از کسیکه همه این گناهان یا یک و یا دوسر زده باشد او را باید

که بعد وقوع آنهادر نزدیکی سپاهی نماند زیرا که سپاهی بعد از دست یافتن دمار از روزگار گنهکار بر آرد .

پس پوچنی گفت که ای راجه ! کینه بر دو نوع است: یکی: ظاهری و دیگر: باطنی کینه ظاهری خود راهمه کس می بیند و می داند و

در این مثل ما ریشه های تاریخی هندویزم را می بینیم که در مهابهارت ذکر شده است در قالب طنز جالب حیوانی ذکر شده است . این شیوه از قدیم در سرزمین آیین ها مروج بود و بعدا به شکل کتاب کلیله و دمنه در آمد و از زبان حیوانات و پرند کان به شکل قصه برای پادشاهان و مردم ذکر می شد تا در نتیجه گیری تاثیرات خوبی بر آنها داشته باشد .

بهیکم پنامه گفت : در زمان سابق راجه ای بود کنبله ر همدت نام و اندرون محل او ، گنجشکی بود بغایت خوش رنگ که پوچنی نام داشت و آن گنجشک هزار داستان بود که در یکدم فریادگو ناگون و آواز های غیر مکرر می کرد ، و آواز جمیع مرغان می دانست . القصه راجه بان گنجشک خیلی مشغولی داشت ، از قضا روزی آن گنجشک بیضه نهاد و بچه آورد و در همان روز به حسب اتفاق از زن راجه هم پسری متولد شد . و پسر راجه و بچه جانور در نشو و نما بودند و گنجشک هر روز به کناره دریایی می رفت و از آنجا دو میوه لطیف و لذیذ می آورد . یکی را به پسر راجه می داد و دیگری را غذای بچه خود می ساخت و در آن میوه چون تاثیر آب حیات بود و بغایت شیرین و قوت داشت این هر دو تن در مدت اندک چنان بیالیدند که اطفال دیگر نتوانند قوت گرفت روزی پسر راجه بازی میکرد تا آنکه نظرش بر بچه گنجشک افتاد به دایه گفت تا آن را بگیرد. دایه آن بچه را گرفت و به او سپرد پسر راجه چون بدست گرفت آن را چنان افشرد وزد که در زمان مرد . گنجشک چون از صحرا آمد و بچه خود را مرده یافت : در نوحه و ماتم آن شور بنیاد نهاد و می گفت راست بود آن سخن که با پادشاه و حاکمان دوستی نباید کرد چرا که بر وضع ایشان اعتمادی نیست و دوستی ایشان تا همان زماناست که

غرض ایشان بر آید بعد از آن که مقصود ایشان حاصل شد هر چند از زمان طفولیت یار باشند، با کسی عهد بسر نمی برند و بی پروایی بحدی دارند که اگر کسی در پناه ایشان بیاید به او هم ضرر

می رسانند ننجشد امثال این سخنان می لغت و فریاد می نرد و چون از غصه فرزند جگر پر خون داشت جایی که پسر راجه تنها بازی می کرد چشمش را به پنجه بر کند و پریده بر دیوار قصر نشست. چون خبر به راجه رسید که گنجشک چشم راجه زاده را کور کرده است . آتش در جان او افتاد ، خواست که نوعی گنجشک را به دست آرد و او را بکشد آخر به گفت که گناه از جانب پسر ما بود که بچه تو را کشت و چون تو دوست ما هستی و دل پر خون خون

داشتی اگر چشم پسر ما کور کرده باشی معذوری ، حالا در اشیانه خود بیا و بانگ و فریاد بطریق معهود میکرده باش . گنجشک گفت که دانایان و بزرگان گفته اند که هر که گناه صاحب خود می کند و باز در خدمت او باشد و چشم نیکوی از او دارد و پناه بدو برد ، بی عقل است و بدست خود خون خود ریخته باشد . از برای این معنی می باید که از آن در خانه دورتر بود تا جان خود را سلامت ببرد ! و با هر که دشمنی دارد و باز به سخنان او فریفته گردد آنکس از جمله گشته هاست بر این تقدیر هر که تو را رنجاند و از تو رنجیده باشد ، زنبهار بر او اعتماد نکنی و هر که فرزند و برادر کسی را که از قبيله او باشد و به سخن دشمنان اعتماد کرده در خدمت او فرستد اگر آن دشمن یکی از ایشان را بکشد ، و باز او در گردن این شخص اعتماد کنندد باشد که بازی خورده است و گفته اند :

نصیحتی کنمت کز قبول دل خواهی

کسی که هست از او خاطر تو ناخشنود

خیال کن که نبوده است در جهان هرگز

هنوز نادمه از عالم عدم بود جود

از جایی که اول به لطف و احترام بخوانند و به عزت بنشانند و آخر به بی عزتی و خواری برانند و از نظر اندازند زودتر باید گریخت .

بعد از آن گنجشک گفت که ای راجه! عمری در پناه تو بودم تا مرا پرورده دست لطف خود ساختی و به عزت نگاه داشتی حالا که پسر تو فرزند ما را کشت و من هم گناه کردم که پسر را معیوب ساختم و رنجش خاطر از جانبین پدید آمد بیشتر از این بودن مصلحت نیست و چون دست آموز تو را دمای خیر می کنم و می روم تو هم بعد از این خود را رنجه مدار:

چون مرا می خواستی ، می خواستم از جان تو را

تو نخواهی، من نخواهم ، ای پریز و جنگ نیست

راجه گفت اینها وقتی بود که ابتدا از جانب تومی شد ، حالا که چنین نیست بلکه گناه از جانب پسر ماست و گفته اند که ظالم آن کس است که ابتدای ظلم کند ، و کسی که در معرض انتقام باشد، او را ظالم نتوان گفت. و مقصود از این مبالغه آنست که ما چون به تو عادت گرفته ایم و ساعتی بی تو نمی توانیم بود ، از مروت دور است که ما را گذاشته جایی دیگر بروی حالا بیا و بیش از این مبالغه مکن..

گنجشک گفت من کتاب بسیار خوانده ام و علم دانایان و اخبار و امثال ایشان شنیده ام ، در نصایح و مواظب بزرگان هیچ جایی نیامده که از کسی که دل او رنجیده باشد ، طمع وفا بکنند، چه مقرر است که ملوک را وفا نیست و بر تقدیری که مقدمات راست

شود و مرا هیچ علاحی نمیباید کرد، دانم که راست می گویی! پس یقین شد که عالم حکمت و اسباب است و هر عملی را دخی تمام است و هر که کار نکنند و تدبیر بگذارد و بر امید نصیب بماند ، ناتمام و ناقص است . دیگر اکراین سخن راست باشد که هر چه می شود از تاثیر زمانه و گردش روزگار است ، پس بزرگان چرا می گویند که هر که کار نیک میکند در بهشت و هر که کار بد می کند در دوزخ می رود؟ واگر کار را دخل نیست چرا زمانه کسی را بیکار نیک در بهشت و بی کار بد در دوزخ نمی برد؟ و بر تقدیری که کارها بر زمانه حواله باشد ، بایستی که بزرگان امر (به) طاعت و عبادت و نهی از فسق و معصیت نمی کردند و می گفتند که هر کس هر طوری که داند بکند که بی سعی وجد وجهد همه کس به بهشت یا دوزخ می رسند .

دیگر ای راجه بر همدت! تو که میگویی که نه پسر مرا گناه است و نه تو را ، بلکه از تاثیر زمانه نصیب ما و اینها چنین بود ، این سخن را وقتی مسلم می داشتیم که بچه من به اجل خود می مرد بی آنکه پسر تو را دخی باشد و چشم پسر تو بخودی خود کنده میشد بی آنکه ناخن من به آن برسد . اما اینطور نیست چه سبب مرگ آن بچه دست پسر ت و فعل او شد و واسطه کور شدن پسر ت پنجه من شد و عمل را در هر دو جانب دخل بود ، پس با وجود این دلایل روشن ، تو که کارها بر زمانه می اندازی ، صاحبی و حکومت میکنی و به صاحبی هیچ چاره ای نیست. و از بسیاری مبالغه تو مرا بخاطر می رسد که مگر میل گرفتن و کشتن من داری که چندین فریب می دهی و گرنه با این همه رنجش و کلفت خاطر چه معنی دارد که چندین مقدمات را با من در میان آری .

ای راجه ! بشنوا دمیزاد که جانور را میخواهد از برای دو چیز است : یا آنکه به آن الفت گیرد و از رنگ و آوازش محظوظ

باشد و یا آنکه بکیرد و بکشد و بحورد . الفت ، خود میانمن و تو صورت نمی بندد. و ماند شق دوم ، پس تو می خواهی که مرا بکشی ؟ و این مبالغه تو جزم برای همین است . ای راجه ! معلوم همه است که در عالم دو چیز عزیزم است یکی فرزند ، دوم جان. فرزند من خود بکار فرزند تو آمد حالا جان مرا می خواهی که بگیری و این از دست من نمی آید و دیده و دانسته بازی نمی توان خورد و قرار نمی توانم داد که با تو من بعد صحبت دارم - چه اگر با تو باشم مرا دو غم پیش می آید : یکی غم بچه ، دوم غم صحبت نفاقی که با تو و این هر دو دشوار است . و شخصی که صاحب اندوه بسیار و عظیم است او رنج خود را بزبان نمیتواند آورد و هر که اندک غم دارد بگفتن: دل خود خالی میکند و محتنی که مرا از مصیبت فرزند رسیده است بکدام زبان تقریر توانم کرد که مجال گفتن و شنیدن نیست.

گفتم که ناشی از بی تسکین دل برم

هم دل در اضطراب شد و هم زبان گرفت تو از همین قیاس کن و من بعد طمع صحبت از من مدار .

بر همدت گفت : کسی که بر مردم اعتماد نکند و سخنسی را باور نکند و همیشه ترسندد بود و از همه کس متوهم «باشد» و تنها بزید ، حکم مرده ها دارد که از صحبت او کسی را نفع نتواند بود . پوچنی گفت : کسی را که پای آبله باشد اگر او بیشتر راه رود ، آبله بر آبله می افزاید و چشم مردم اگر درد کند و او دیده باز کرده مقابل باد تند نشیند آیا دردش زیاده میشود یا نه ؟ همینطور مصیبت من هم بدیدن تو روز به روز افزون می گردد. و هر چند طعام لذیذ است ، گوارا تا همان زمان است که کسی با اشتها خورد ، و اگر بعد از امتلا ، حریص و خام طمع شود و بی خواهش آن طعام را تناول کند البته میمیرد همچنان صحبت میان دو کس تا زمانی خوب است که خواهش دل است هرگاه خواهش رفت. از آشنایی هزار بار بیگانگی بهتر . و در آن صحبت ضرر جانی است ، از برای اینمعنی گفته اند که از همه مال و ملک و اسباب . دل باید برکند و در محافظت جان خود باید کوشید . و من از بزرگان شنیده ام که از همه عالم پنج چیز طلب باید کرد و جد بسیار باید نمود که اینها بدست آید اول علم، دوم شجاعت ، سوم جود ، چهارم ورزش قوت و پنجم بسیاری الفت با یاران . می دانم که آشنایی و صحبت و منافع بیشمار دارد . اما وقتی که از روی اخلاص باشد و منجر به ضرر نشود و چونکار بدینجا کشد ، حذر بهتر ، و عاقل باید که همه وقت با احتیاط باشد و وقت دوستی ، از دشمنی باز شناسد.

و زیرکی چیزی است که از آن روز به روز مال و دولت می

افزاید و از بی عقلی هر سرمایه که بهست ببادمی رود . و می گویند :جایی که مردم از راه به بیهوشی روند علت و زحمت خیزد ، و قهر و با باشد : و آن کس را در آنجا که تعظیم نباشد از

بقیه در صفحه چهارم

نگرانی خبرنگاران از زندانی شدن ۴۱ روزنامه نگار در ایران

سیدناظر حسین

انتخابات ناشفاف ایران و تقلب در انتخابات باعث شد که ده ها میلیون ایرانی به خیابان ها بگریزند و خواستار نقض انتخابات و دوباره شوند. ما از آنجا که دولت ایران سالیان دراز مزه قدرت و استبداد را چشیده اند با سرازیر شدن در خیابان ها تظاهرات را با خشونت جواب دادند و تعداد زیادی از مردم در این کشور به خاک و

همه دوباره به خیابان ها ریختند و خواستار انتخابات دوباره شدند. اما احمدی نژاد مرد یک وجبی و جنجالی در بسط و توسعه خود گفت: این شفاف ترین انتخابات جهان است؟

راستی هم آنقدر شفاف بود که جهان در بهت و حیرت قرار گرفت و در تمام جهان میلیون ها انسان بخاطر پشتیبانی از مردم به خیابان ها ریختند و در تعدادی از کشور ها به سفارت ایران حمله شد و ایرانی های



مقیم خارج ناراضی خود را اعلان کردند. در کشور ما نیز عکس های ندا تنها شهید زن آزادی در مقابل سفارت توسط مهاجرین ایرانی آویخته شد و حافظ یک تن از مهاجرین در این زمینه چنین گفت: سالهاست انتظار یک حکومت قانونمند و عدالت خواه را می کشیم و سالهاست که خشونت و استبداد در کردستان و بلوچستان و دیگر مناطق حکم فرماست و اینک موسوی با وعده هایی که داده است عدالت را روی کار می آورد ولی در

خون کشیده شد و در یکی از نماز های جمعه رهبر این کشور انتخابات را تایید کرد و مردم را بیشتر عصبی کرد. گرچه ایشان گفتند که کمی آبرو دارد و از مردم خواست که آرامش خود را حفظ کنند اما مردم با شعار های الله اکبر نشان دادند که ما پشتیبان الله اکبریم و طرف مقابل عدالت را اجرا نمی کند و به همین دلیل فاصله بین دو کاندید افتاد و موسوی گفت: تا شهادت از حق خود دفاع می کند و

انتخاباتی که همه برایش رای داده اند تقلب صورت گرفت و ایشان پیروزی خود را جشن گرفته نتوانست ؟!

گرچه همین تقلب خود پیروزی است و مردم ایران به هیچ عنوان دولت زور و استبداد را به رسمیت نمی شناسند حالا توقع مردم این است که حق را به حقدارش تحویل دارند و دیگر از دروغ و فریب و تزویر کار نگیرند.

ایشان گفت: ما در کنار برادران خود هستیم و می خواهیم این حکومت به مردم واگذار شود.

ایشان از استبداد و ترور و خشونت دولتی صحبت کردند و گفتند که صد ها جوان ما در کوچه ها به نام های مختلف بدون جرم و گناه دستگیر و اعدام می شود و جامعه جهانی فقط با چشمان باز می بینند که چطور کردها و بلوچ ها در میدان ها حلق آویز می شوند ؟!

ما دیگر تحمل این همه استبداد و بی دادگری را نداریم و خواستار آنیم که انتخابات دوباره صورت گیرد.

این درحالی است که ۴۱ تن از خبرنگاران هنوز در زندان ها بسر می برند و کسی حق گفتن حقیقت را ندارد.

دیروز پنج تن از خبرنگاران و عکاسان به جرم نامعلومی دستگیر شدند از جمله مجید سمیدی - توحید بیکی - هنگامه شهیدی کسانی است که در این روزها دستگیر شدند.

خبرنگاران افغان و جامعه خبرنگاری کشور ما نگرانی شدید خود را از این وضعیت اعلان داشتند و همه به این نظر اند که دولت ایران نباید دست به دستگیری خبرنگارانی

که فقط قلم دارند بزنند و دیگر به این خشونت پایان بخشند.

البته جلو دموکراسی را در این عصر هیچ استبدادی گرفته نمی تواند و جز اینکه به خود زیان رسانند کاری از پیش برده نخواهد شد.

خبرنگاران افغان حمایت خود را از برادران ایرانی اعلان میدارند و می خواهند به آزادی مطبوعات احترام قایل شوند و سانسور قبل از چاپ را از بین ببرند.

شوخی با مطبوعات

آصف صمیم

به سوی فردا: خلیلی: انتخابات یک پیروزی بزرگ برای افغان هاست آینه روز: بشرط آنکه ما به جنگ های قبلی برنگردیم و سرنوشت ما بدست ناهلان و نامحرمان نیفتد ؟!

به سوی فردا: گفته می شود که مذاکرات میان اشرف غنی و ربی نامزد گمشام ریاست جمهوری به زودی زود به نتیجه خواهد رسید.

آینه روز: به یاد قصه علی بابا و چهل دزد افتادم، فقط علی بابا است که سرنوشت مردم را به دست دارد و باقی...

به سوی فردا: اشرف غنی و یاسینی به ارگ می روند تا حمایت خود را از حامد کرزی اعلان دارند.

آینه روز: این عاقلانه ترین کاری است که مردم می خواهند. کیهان روزنامه دولتی ایران: تشکیل حزب توسط موسوی فتنه است، چشم فتنه را باید کور کرد ؟!

آینه روز: دست فتنه گر را جلاغ (فلج) کردند حالا نوبت چشمش است هشت صبح: ختنه ی غیر صحنی باعث مرگ ۳۱ پسر در افریقای جنوبی شد

ختنه آنان بدون تجهیزات بی حس کننده و یا با استفاده از وسایل سستی انجام شده بود.

آینه روز: حالا دکتران خود را کاندید ریاست جمهوری کرده اند و ببینیم چند میلیون افغان را بدون تجهیزات با وسایل سنتی به کام مرگ می فرستند.

آرمان ملی: تولید عسل در ولایت تخار افزایش یافته ؟! آینه روز: این روزها روزهای بهره برداری از عسل است خدا کند تولیدات عسل بعد از انتخابات نیز ادامه یابد و به مردم پشت نکند ؟!

مجاهد نشریه ثبت نشده و غیر قانونی: عطامحمد نور: به کسی رای می دهیم که خانواده اش با باند مافیای مواد مخدر ارتباط نداشته باشد.

آینه روز: مجاهد بچه هیچ دالر و موتر و سرمایه ندارد، کسی که پولدار شد به دینس سد ندید ؟!

جبهه ملی: این آشفته گی برای چیست؟ آینه روز: از برای حمایت تمام اقوام و گروه ها از یک فرد شناخته شده ...

پیام مجاهد: انالله و انا الیه راجعون آینه روز: فاتحه گیری را باید در ۲۹ اسد گرفت و جنازه را باید در همین روز دفن کرد ؟!

نخست: ده ها تن ولگردان توسط پولیس کابل بازداشت شدند. آینه روز: هنوز به بهارستان و کارته پروان نیامدند ؟!

طنز اختراع بزرگ انسان

آصف صمیم

توماس مان از چاه گذشته ها اداره می کنند.

عادی از دست می دهد.



طنز یکی از گونه های ادبی و هنری تفکر انتقادی است. طنز، آخرین مرحله ی تکامل نقد است.

طنز تصویر هنری، جمع تناقض ها و تضادهای درونی و بیرونی انسان و جامعه در لحظه و تاریخی واحد، با بیان و لحنی نیش خند آفرین است.

طنز پرداز نیک می داند که جمع تناقض ها و تضادها در آن واحد در منطق صوری امری محال است، اما قلمرو طنز پرداز زنده گی اجتماعی است، قلمرویی که هر آن، واحد آن، جمع تناقض ها و تضاد های درونی و بیرونی است. به ویژه در دوره ی گذار از یک مرحله ی تاریخی به مرحله ی دیگر، که تناقض ها و تضاد ها چشم گیر تر و بی تناسبی ها آشکار تر می شود؛ زمینه و زمانه برای خلق طنز، بیش از پیش فراهم می شود. زیرا هنگامی که زمانه دگرگون و نو میشود، هر چیز کهنه ی جامعه در گذشته، مصیبت آفرین و نیش خند آفرین می شود، برای مثال در این هنگامه است که می بینیم یک باره درگرمای بیکار برای رهایی زن، آتش نذری می زنند.

بر این اساس می توان گفت: طنز درک و خلق تصویر هنرمندانه و نقادانه ی جهانی سراسر تناقض و متضاد، در قالبی نیش خند آمیز است، بی آن که طنز پرداز، دمی کهنگی و فنا را در ذات هر نوآمده، فراموش کند.

طنز رهایی از منطق روزمره گی است، طنز پرداز به منطق و ارزش های حاکم برزنده گی روزمره عادت نمی کند، زیرا آن کس اسیر عادت و تکرار می شود، شاخک های حساس خود را برای درک این جهان غیر

گی روزمره را شخم می زند و با افشاندن پدر شک و تردید، تیشه به ریشه ی درخت تناور عادت می زند و پایه های کاخ بی گزند بدیهیات و یقینات را بلرزه در می آورد.

طنز پرداز نقاب از چهره های دروغین و ساخته گی برمی کشد، حجاب های خوش ساخت عادت، تسلیم، فرصت طلبی، بلاغت، بوقلمون (فیلمرغ) صفتی و شبان - رمه گی را کنار می زند.

بر این پایه طنز آشکار کننده ی هراس و خفتی است که پشت نقاب دلیری و موقعیت ستی پنهان شده است.

طنز پرداز نه با کسی دشمنی شخصی دارد، و نه طنز خود را تا حد نقادی شخصی تقلیل می دهد.

طنز پرداز بر دروغ ها، تزویر ها، مصلحت ها، پرده پوشی ها و جنایت ها و جراحات ها حاکم بر جامعه انگشت می گذارد. در نتیجه طنز آشکار کننده ی دامنشی است که پس نقاب اخلاق پنهان شده است طنز پرداز، این چنین داد خود از کهنتر و مهتر می ستاند.

طنز پرداز عیب ها و مفاسد جامعه ی خود را بزرگ تر از آنچه هست، جلوه میدهد. این بزرگ نمایی و اغراق لازمه ی کا طنز پرداز است زیرا به این وسیله مخاطب را به تأمل و چاره اندیشی و امیدارد. البته باید بزرگ نمایی با ظرافت توأم باشد تا ذهن مخاطب متوجه مصنوعی بودن آن بشود همچنین نباید بزرگ نمایی به حدی برسد که تشابه موضوع با واقعیت مورد نظر از بین برود.

طنز و خنده

طنز اگر چه از حیث مضمون با نقادی جدی پهلو به پهلو میزند اما از حیث شیوه ی بیانی بیش تر با فکاهه هم خوانی دارد. در طنز به مصداق: چو حق تلخ است با شیرین زبانی / بقیه در صفحه چهارم

طنز پرداز نیک می داند که مردم، قربانیان و شهیدان، منطق عادت و تکرار زنده گی روزمره هستند. در نتیجه طنز پرداز زمین بایر زنده

طنز پرداز می داند که کهن الگوها و عادات دیر پا، قدرت اغوا گر عظیمی را حمل می کنند و زنده گی امروز ما را به گفته ی

ای راجه بر همدت! راجه بی که یکی را بقول و قرار پیش خود طلبد و باز
تا اواهد که عهد شکنی کرده آن کس را بکشد و یا بکشتن بدهند. آن را
نه دوزخی است. و اگر تا تواند مظلومی را در پناه آورد و با او مدد کند
دل او را بدست آورد. بدین خصلت ستوده شایان بهشت میگردد. بنا بر
این مبدا که تو دردل بداندیشی خیال کرده مرا به مکر و حيله می طلبیده
شی؛ و من خود آنچه راست بود با تو گفتف و می گویم و پیش توهرگز آمدنی
نیستم گفته اند که پادشاه عادل بجای پدر واستاد است و در نگاهبانی
مایا بمنزله ملک الموت و کبیر و آتش است: چه هر کسی که بحضور
دروغ می گوید، در آتشی می افتد و پاک می سوزد و با این اعتبار
کهکماش دارد و هرکه نسبت به او بی ادبی کند و بر نجان د او را البته می
شد، از اینجهت ملک الموت است، ایان را در زر می گیرد، حکم کبیر
ارد: و چون خلق را علم هدایت تعلیم می کند و راه راست می نماید
مر «به» طاعت و عبادت - حق تعالی - می فرماید: استاد عالم است:
چون واسطه پرورش علمایان و آدمیان است که بهانواع مهر و نر تلافی
ننقدفد مردم را سیرسازد و مشتاقی خود گرداند. و از هر کسی که رعایا
خوش باشند و در گرفتن جزیه و خراج به ایشان انواع اذیاء برد: همه
س بر او دعای بد کنند. و اگر رعیت آباد و کاشتکاران آسوده شوند همه
مردم او را دعای خیر کنند. بعد از آن پوچنی گفت: ای راجه! هر که با
رگان ستیزه کند اودر معرض هلاک باشد و هر کهان را بشنود بد گوید.
چنان جانوری حقیرم و تو راجه ای بزرگ، حالا که دل تورنجیده باشد
بگونه توانم پیش تو آمد؟! گنجشک این را بگفت و راجه بر همدت را
دعای خیر کرد و بجانب دیاری که خاطوش خواست رفت.
بعد از آن بهیکم پنامه گفت که ای راجه جد هشر! این حکایت گنجشک
راجه بر همدت را چون منگفتف و نوشنیدی، جواب سوال خود از آنجا
فرا کن. و دنگر نیز هر چه خواهی بپرس.